

ا معرفی کتاب «حوالی احمد»

ما تو شهریم حاج احمد



● عنوان: **حوالی احمد**

● نویسنده: **فائزه غفارحدادی**

● ناشر: **انتشارات شهید کاظمی**

● تعداد صفحات: **۳۷۰**

● توضیحات:

«حوالی احمد» سفری است پیرامون یک قهرمان

شناخته شده اما ناشناخته! این کتاب شخصیت

شهید احمد کاظمی را با روایت‌هایی خاص

معرفی می‌کند.

حاج احمد کاظمی هنوز مشغول ادامهٔ مأموریت است، این بار به قرارگاه روایت‌ها آمده و زندگی پرفرازونشیش را در اختیار مردمی قرار داده که همچنان مشغول مبارزه‌اند.

این صدای احمد کاظمی بود؟

حاج احمد کاظمی بیست سال پیش شهید شده است؛ هنگام مأموریت در اثر سقوط هواپیما، ولی امروز با کتاب «حوالی احمد» به خانه ایرانی‌ها آمده است. کتاب‌های دیگری هم تا امروز در مورد شهید کاظمی نوشته شده است، اما چاپ این کتاب در آستانه سومین جنگ تحمیلی ایران این احساس را تداعی می‌کند که حاج احمد هنوز مشغول ادامهٔ مأموریت است.

در زمان شهادت حاج احمد ۹ ساله بودم. هیچ چیز یادم

نیست، ولی یک روزی، از میان هزاران آهنگی که می‌توانستم برای آوای انتظار گوشی موبایلم بگذارم، صدای شهید کاظمی را گذاشتم. سال‌هاست همان نوای انتظار را دارم. صدای شهید احمد کاظمی که می‌گوید: «مگه شما همون بچه‌هایی نیستید که می‌گفتید مشق ما رو سیدالشهدا مشخص کرده...؟» برای همین هم خیلی وقت‌ها من را با این آوای انتظار می‌شناختند. یک بار سوار تاکسی اینترنتی شدم و راننده گفت: «این صدای احمد کاظمی بود؟» و گفت در دوران سربازی او را می‌شناخته و خاطره‌هایش را تعریف کرد.

اما خودم از شهید کاظمی هیچ‌چیز نمی‌دانستم. غیر از آن آوای انتظار، یک صوت دیگر هم از او شنیده بودم،

صوتی مربوط به فتح خرمشهر، وقتی حاج احمد پشت بی‌سیم به شهید رشید می‌گوید: «ما تو شهریم...» شهید رشید حرفش را متوجه نمی‌شود، انگار کسی انتظار ندارد که خرمشهر واقعاً آزاد شود، احمد کاظمی می‌گوید: «خدا خرمشهر رو آزاد کرد.» آن گفت‌وگو برایم بی‌نهایت شگفت‌انگیز است، انگار به یک تکه از تاریخ گوش می‌دهم.

وقتی کتاب «حوالی احمد» را باز کردم تصور می‌کردم با دوست قدیمی‌ام مواجه می‌شوم، ولی یک غریبه دیدم؛ مردی جدی، منضبط، سخت‌گیر و بسیار افسانه‌ای. همان موقع بود که متوجه شدم در همه این سال‌ها فقط از روی عکس شهید کاظمی، او را شناخته‌ام و تصور می‌کردم

مردی لطیف و مهربان است که یک لبخند همیشگی روی لبش دارد. شهید کاظمی هم این بود و هم نبود و برای شناختنش باید تا انتهای کتاب را می‌خواندم.

روایتی واقعا متفاوت!

ساختار کتاب «حوالی احمد»، متفاوت با باقی کتاب‌های خاطرات شهیدایی بود که تا امروز خوانده‌ام. نویسنده از شیوه روایت‌های مجزا استفاده کرده بود؛ یعنی هر فصل از کتاب مربوط به روایت یکی از نزدیکان شهید کاظمی بود. تفاوت اصلی این بود که نویسنده در ابتدا و انتهای هر فصل توضیح داده بود که این فرد کیست و چطور با او مصاحبه کرده و در مسیر مصاحبه چه اتفاقاتی افتاده. توضیح این جزئیات باعث می‌شد

خودم را کنار نویسنده احساس کنم. انگار من هم به سراغ تک‌تک راوی‌ها می‌رفتم و با آن‌ها در مورد احمد کاظمی صحبت می‌کردم.

شهید کاظمی در مسیر زندگی‌اش مثل یک پرستو از این سمت به آن طرف رفته بود و من نمی‌فهمیدم کجای داستانم. گاهی در لشکر ۸ نجف بودم، گاهی در قرارگاه حمزه، بعد به نیروی هوایی پرتاب می‌شدم و از یک سمت دیگر به نیروی زمینی می‌رفتم؛ اما کم‌کم خط سیر زندگی حاج احمد دستم آمد و دیگر می‌توانستم با او همراه شوم. در انتهای کتاب می‌فهمیدم که این پرستو بودن، به‌خاطر توانایی‌های حاج احمد است. هر جا می‌رفته، سروسامانی به اوضاع می‌داده و مثل

یک پرستو پرواز می‌کرده تا مقصد بعدی. شاید برای همین است که حاج قاسم می‌گوید: «جنگ ما ده عملیات بزرگ داشت. ناجی محوری شش عملیات آن احمد بود.»

پیش‌بینی شهید کاظمی

«حوالی احمد» چند ماه قبل از جنگ تحمیلی سوم منتشر شد؛ جنگی که تحقق پیش‌بینی حاج احمد است. جایی که به سردار ناظری می‌گوید: «جنگ حتمیه علی! ما قطعاً یه روز با آمریکا و اسرائیل شاخ‌به‌شاخ می‌شیم. ولی تا اون موقع سه تا بازومون رو باید قوی کنیم. بسیج و موشکی و مهندسی ... بسیج یعنی مردم. مردم باید باهامون باشن. مردم رو نداشته باشیم، انگار هیچی نداریم. موشک هم نداشته باشیم، دستمون خالی

می‌شه و سریع از پا در می‌آیم. استحکامات و پناهگاه‌های مجهز هم باید داشته باشیم که اگر یه روزی جنگ شد، تلفات زیاد ندیم و مردم آسیب نبینن.» همین چند جمله نشان می‌داد که شهید کاظمی فقط پرستویی در مکان نبود که از این قرارگاه به آن لشکر می‌رود تا هر کدام را سامان بدهد، حتی پرستویی در زمان هم بود و روزهایی بیست سال بعد از شهادتش را می‌دید.

و حاج احمد است که به «حوالی احمد» شأن و افتخار می‌دهد و شخصیت متضاد و شگفت‌انگیزش بعد از بیست سال از بین صفحه‌های این کتاب آشکار می‌شود و می‌درخشد و خواندنش موهبت عظیمی است، آن هم در این روزهای عجیب.

برشی از متن کتاب

محمد مهدی همیشه و همه جا می‌گفت: «بابام مهندس» نمی‌دانم اگر کسی می‌پرسید: «مهندس چی؟» جوابش را چه می‌داد. مهندس عملیات با گرایش دور زدن دشمن؟ مهندس امنیت با گرایش مرزها و شهرها؟ یا مهندس هوافضایی که خلبانی بلد است؟